

مقاله

نوشته دکتر سیروس ابراهیم زاده

مصدق از زبان خودش

در این گزارش وضع روحی مصدق از دید یک دیپلمات خارجی نشان داده شده است: " دو ساعت و نیم با مصدق گفت و گوی ناامید کننده و آزاردهنده انجام دادم. گفت و گو، گاه عصبانی کننده بود. "...مصدق نکته ای را بارها تکرار میکرد، موضع خود را تغییر میداد و طفره می رفت."

هیچ یک از این حرکات نشانه صحت مزاج و یک عقل سالم نیست. تکرار جملات و عبارات را می توان حمل بر فراموشی، کهولت و ضعف حافظه کرد ولی تغییر موضع مکرر و طفره رفتن و گفت و گوی عصبی با یک سفیر خارجی، توجیه پذیر نیست.

مصدق در محیطی به دنیا آمده و بزرگ شده بود که از همان آغاز کودکی به همه کسانی که با او سر و کار داشتند فرمان می راند و دستوراتش انجام می شد. مادرش شاهزاده خانم، خاله اش همسر مظفرالدین شاه، دایمی اش شاهزاده فرمانفرما، زن دایمی اش دختر شاه، دختر خاله اش خانم فخرالدوله دختر شاه و همسر محسن خان امین الدوله، پسر خاله اش محمد علی شاه. خودش از ۱۲ سالگی مستوفی استان خراسان و سالها وزیر و نماینده مجلس و اینک نخست وزیری "محبوب" "ملی" با ثروتی کلان و چند پارچه آبادی شش دانگ و راننده و آشپز و خانه شخصی. تنها داشتن یک یا دو امتیاز فوق کافی بود که مرد معمولی را از راه بدر کند، تا چه رسد به این همه امتیازات توأم با روحیه و جاهت طلبی و فرزند خواهی.

با اتکاء همین روحیه اشرافی است که خود را برتر از دیگران می پندارد و روی این اصل است که هرکس به میل و دستور او تسلیم شد وطن پرست، ایران دوست، سرباز وطن، شرافتمند و خدمتگزار مردم است و هرکس برخلاف او نظری ابراز نماید یا گفته ای بر زبان راند و یا بر کاغذ دواند، خائن، جاسوس، مزدبگیر و نوکر اجانب است. و باز به همین دلیل است که از دید او رضاشاه، ساعد مراغه ای، حکیم الملک، تقی زاده، سهیلی، تدین، منصورالملک، عباسقلی گشائیان، غلامحسین فروهر و صدها وزیر و نماینده و روزنامه نویسی دیگر خائن محسوب میشوند و تنها او و خانواده و خویشاوندان نزدیکش مردمان میهن دوست، فهمیده و درست گردارند.

متاسفانه در اثر غلبه احساسات بر عقول، مردم نقاط ضعف مصدق را ندیدند و هنوز هم درک نکرده اند. ولی نارسایی های شخصی

و عقیدتی او از دید مردم هشیار و آگاه، بویژه خارجیانی که با وی سر و کار داشتند، پنهان نیست. هندرسون ارزیابی کلی خود را از نخست وزیر ایران در گزارش بعدی که متعاقب ملاقات او با مصدق انجام شد، به طور مختصر بیان میکند، وقتی می نویسد: "... به نظرم می رسد که در چند ماه اخیر، آنچه ایران قادر به انجام دادنش بوده ماهیت مخرب داشته نه سازنده، شرکت نفت انگلیس - ایران از ایران اخراج شده و نفوذ بریتانیا بی اندازه کاهش یافته است. اگر چه، بویژه هیچ اقدامی برای بهبود زخمهای اقتصادی و سیاسی که ایران در راه به دست گرفتن اختیار نفت خود بدان دچار شده، انجام نگرفته است. منابع درآمد حیاتی برای اقتصاد ایران و شریان زندگی مالی قطع گردیده است." (سند شماره ۱۳۸، از سفیر هندرسون به وزارت خارجه، تهران ۲۶ نوامبر ۱۹۵۱، ساعت ۱۲ نیمروز)

مصدق همواره می اندیشید که در جدال نفتی میان ایران و بریتانیا، امریکا از انگلیس جانبداری میکند، و این مطلب را هم در مجلس سنا، هم در گفت و گوهای خصوصی مطرح میکرد یا وسیله روزنامه های طرفدار خود مانند شورش و باختر امروز و شاهین منعکس می ساخت.

از سوی دیگر میانجی گری ایالات متحده در مناقشه نفت، این توهم را در وزارت خارجه و مطبوعات انگلیس پدید آورده بود که امریکاییان از ایران حمایت میکنند. بررسی دقیق اسناد وزارت خارجه امریکا نشان می دهد که این تصور به هیچ روی درست نیست.

سفیر امریکا در مورد توهم انگلیسی ها و ایرانی ها می نویسد: "به نظر می رسد این حقیقت را (انگلیسی ها) نادیده می گیرند که امریکا در تلاش خود برای حفظ وفاداری به شریک بریتانیائیش، به قدری پیش رفته که این تصور در ایران و هر جای دیگر خاورمیانه پدید آمده است که امریکا در این منطقه از انگلستان پیروی می کند... به عقیده ما اگر امریکا از انگلستان کاملاً حمایت میکرد، نتیجه پیروزی برای شرکت نفت انگلیس - ایران نبود، بلکه به سود کمونیسم بین المللی تمام می شد. (سند شماره ۱۴۰ هندرسون به وزارت خارجه تهران ۵ ژانویه ۱۹۵۲ ساعت ۸ بعدازظهر)

با این همه مصدق دائماً امریکاییان را از خطر کمونیست شدن ایران می ترساند، به خیال اینکه بزرگترین کشور سرمایه داری را وادار سازد به کمک مالی او بشتابد. بارها این موضوع در گزارش های سفیر امریکا بازتاب داشته است. در یکی از دیدارهای هندرسون از نخست وزیر، مصدق برای به وحشت انداختن سفیر و دولتمردان امریکا، از خطر به پشت پرده آهین رفتن ایران سخن میگوید و سوگند می خورد چنانچه به ایران کمک مالی نشود، مملکت در مدت ۳۰ روز دیگر دچار انقلاب کمونیستی خواهد شد!؟

امریکائی را برای مستشاری ژاندارمری به استخدام خود درآورد. قوام السلطنه پس از چند ماه تصدی دولت بر اثر رای عدم اعتماد نمایندگان کنار رفت و در ماه آخر پایانی مجلس شورایملى دوره چهاردهم برای بار چهارم به نخست وزیری رسید زیرا مسئله آذربایجان و تسلط فرقه ای از نوکران روسیه شوروی بر امور آن استان ایجاب میکرد که شخصیت سیاسی توانائی در راس دولت ایران قرار بگیرد تا بتواند مشکل آذربایجان را حل کند و مجلس چهاردهم که آخرین ماههای عمر خود را سپری میکرد به زمامداری قوام السلطنه رای اعتماد داد. دکتر محمد مصدق نماینده تهران و فراکسیون حزب توده به هیچ وجه تمایلی به انتخاب قوام نداشتند و دکتر مصدق شدیداً با انتخاب قوام السلطنه به نخست وزیری مخالف بود و مایل بود مؤتمن الملک به این سمت برگزیده شود. روز ششم بهمن ۱۳۲۴ جلسه خصوصی مجلس به ریاست زنده یاد سید محمد صادق طباطبائی تشکیل شد و عده نمایندگان حاضر در آن جلسه ۱۰۵ نفر بود. درباره کاندیدای نخست وزیری رای گرفته شد در نتیجه احمد قوام با ۵۲ رای و مؤتمن الملک با ۵۱ رای حائز اکثریت شدند و رئیس مجلس نیز رای خود را در پایان جلسه به قوام السلطنه داد و در نتیجه احمد قوام با رای ۵۳ نفر از هواخواهان خود در مجلس چهاردهم موفق به اخذ فرمان نخست وزیری شد. قوام در نخستین روز نخست وزیری خود به تقی زاده نماینده ایران در سازمان ملل دستور داد توجه شورای امنیت را به مشکلات ایران و دخالت های ناروای شوروی در امور ایران مخصوصاً آذربایجان جلب کند و تلگرافی نیز شخصاً به سران کشورهای شوروی و انگلستان و امریکا برای تحکیم روابط مودت آمیز مخابره کرد و از آنان در رفع مشکلات ایران کمک خواست.

پرنس چارلز: خطا کار قصر ویندسور

آیا در عروسی پرنس چارلز با رفیقه اش که بیش از ۳۰ سال ادامه داشت روح فرسوده دبانا هم حاضر خواهد شد و به چهره آنان نظاره خواهد رفت؟ آیا او گناهکاران را دعا خواهد کرد یا نفرین؟ شاد خواهد بود یا غمگین؟ یا عفونت این باطلاق عهدشکنی و خیانت مشام او را معذب خواهد کرد و خواهد گریخت یا مثل سایر رفتگان که امور دنیای خاکی برایشان دیگر ارزشی ندارد از این مسخره بازی و این عروسی آلوده و قلابی بی خبر خواهد بود؟ ماجراهای دردناک هضم و درکشان آسان نیست و انسان را سرگردان میکند.

ولیعهد انگلستان است و روزگاری تاج و تخت کشور را

صاحب خواهد شد.

بیش از ۳۰ سال است با زنی شوهردار روابط نامشروع دارد و حتی وقتی هم با دیانا (ملکه آتیه بریتانیا) ازدواج کرد به این زناکاری ادامه داد و باکی نداشت و دنیا میداند این وقاحت و دست درازی او بطور غیر مستقیم باعث مرگ دردناک دیانا در تونلی در پاریس شد.

حال سالها بعد از این تراژدی تصمیم دارد با رفیقه و شریک جرم خودش ازدواج کند و سرپوش روی این زناکاری بگذارد و گویا توقع دارد شهروندان او (و شاید هم مردم در سراسر دنیا) این پیوند زناشوئی فرخنده (!) را تبریک بگویند و پایکوبی و دست افشانی کنند و خیانت ۳۰ ساله این دو را نادیده بگیرند و زیرسبیلی درکنند. چرا؟ چرا باید کثافت کاری‌ها و قانون شکنی‌ها و بی رحمی‌های آقازاده‌ها و از خود راضی‌ها را پذیرفت و حتی تحسین و تمجید نمود ولی آستین کهنه‌ها و افرادی که نه سر پیاز هستند و نه ته پیاز نمیتوانند از این غلط‌ها بکنند و وقتی هم لغزیدند ما آنها را تقبیح و ملامت میکنیم و توی سرشان میزنیم؟ چرا وقتی سوگلی‌ها از این دسته گل‌ها به آب میدهند و روابط نامشروع دارند ما میگوئیم عشق‌بازی میکنند ولی وقتی آستین کهنه‌ها و جاهلی‌ها و خرکچی‌ها (و آنهایی که دهانشان بوی پیاز میدهد و کله پاچه میخورند و آروق میزنند) به این کار دست میزنند ما میگوئیم "حاک توسری" کرده اند؟ چرا عزیز دردانه‌ها عاشق میشوند ولی چاروادارها خاطرخواه؟ نظرکرده‌ها نظریازی میکنند و آسی پاسی‌ها حیز و چشم پلشت هستند. آقازاده‌ها همسرانشان کودکان کاکل زری به دنیا تحویل میدهند ولی معمولی‌ها و ناوه کش‌ها و حمال‌ها و چینی بندزن‌ها توله سگ پس می اندازند.

پرنس چارلز در ماه آوریل با رفیقه و مترس خودش ازدواج خواهد کرد و دست در دست در مقابل کشیش سوگند وفاداری یاد خواهد کرد درحالی‌که دیانای نگون بخت استخوان هایش هم خاکشده و از خاطر همه رفته است ولی هنوز گروهی از مدعوین و مهمانان این گردهم آئی و این ازدواج آلوده این شاهزاده ناکام را بیاد خواهند آورد و غمگین خواهند شد.

کسی چه میداند شاید روح دیانا در این مجلس جشن، حضور خواهد یافت و از این میز به آن میز خواهد رفت به مهمانان و شوهر خودش و زنی که همسرش را از چنگ او ربود و باعث مرگش شد خیره خواهد شد.

آیا او عروس و داماد را برکت خواهد کرد یا نفرین؟ آیا خوشحال خواهد بود یا غمگین. آرام یا خشمگین؟ یا مثل سایر مردگان که امور دنیای خاکی برایشان ارزش ندارد اصولاً روحش هم از این مسخره بازی و این عروسی قلبی آگاه نخواهد بود؟

هر سرش را بگیریم به دیانا این شاهزاده ناکام ظلم شده است